

یادداشت فنی

خانه (از آغاز پهلوی اول تا دههٔ چهل شمسی)

سید محمد بهشتی *

خانه را می‌توان همچون نبض معماری و شهرسازی و بالاتر از آن، نبض حیات شهری دانست. حال خوش یک جامعه در بدو امر خود را در کیفیت خانه‌های عموم مردم نشان می‌دهد و به عکس ناخوش‌احوالی مدنی نیز در وهلهٔ نخست در خانه‌ها ظهور پیدا می‌کند. چراکه خانه اولین جایی است که باید پاسخگوی تقاضای ما برای زندگی باکیفیت و پرمعنی باشد. دیرزمانی است که تنها راه بیان تصور ذهنی ما از «خانهٔ خوب»، تعدادی عدد و رقم و کمیت و عملکرد شده است. چیزهایی که اگر متوجه باشیم باید از به زبان آوردنش شرمگین شویم! شاید اگر بدانیم چه سبیری طی شد که باعث شد ما به این اندازه از «خوب بودن» رضایت دهیم، بتوانیم تغییری در این تقدیر پدید آوریم. مدت‌هاست مسبب اصلی این وضعیت را مدرنیسم می‌دانیم، درحالی که پس از آشنایی ما با تفکر مدرن، عمده تغییری که در تقاضای ما پدید آمد، پررنگ‌تر شدن مطالبهٔ آسایش بود و این چیزی نبود که با معنای اصلی خانه منافاتی داشته باشد؛ در نتیجه تا نیم قرن پیش هنوز می‌شد سراغ از خانه‌های خوب گرفت. از آن پس چیزی که دیدیم تهی شدن خانه از هر گونه کیفیت بود و نه حتی تنزل کیفی خانه‌ها. این سقوط چیزی بود که نخست در ذهن ما روی داد و سپس در خانه‌ها آشکار شد. نیم قرن است که ما تقاضای کیفیت نداریم؛ تصور ما از کیفیت کاملاً مخدوش است و این منجر به کمی شدن همهٔ سنجه‌های ما شده است.

مسبب این سقوط بحرانی است که از اواخر دههٔ سی شمسی گرفتارش شده‌ایم؛ بحران مدنی. اصلاحات ارضی و در پی آن «هم خوردن» جامعهٔ شهری و روستایی بحرانی پدید آورد که نتیجه‌اش از بین رفتن مناسبات شهری و روستایی بود. بحران سبب شد که «کیفیت» آخرین چیزی باشد که به آن می‌اندیشیم. در این جریان، معنای آشنای شهر و محله و میدان و کوی و همسایگی و... لطمه دید و به طبع خانه هم از این ضربهٔ مهلک جان سالم به در نبرد.

مقدمه

عدم رضایت ما از کیفیت معماری کنونی، همه ما را به تأمل واداشته است؛ این حس نارضایتی به خصوص در خانه‌ها که باید مأمّن قرار و آرام ما باشد، حادث است. همه ما با علامت سؤال بزرگی مواجهیم و آن این که «چرا به اینجا رسیده‌ایم؟» این سؤال بسیار فرخنده است در صورتی که به ساده‌ترین جواب‌های آن یعنی «مدرن شدن» یا «مدرنیزاسیون» راضی نشویم. مدتی است به این پاسخ‌ها دل خوش کرده‌ایم و مقصری یافته‌ایم که خود را میرا بدانیم. این قسم پاسخ‌ها سبب شده به این باور برسیم که جایی که اکنون هستیم تقدیر ماست و گریزی از آن نداریم؛ نه ما دیگر می‌توانیم به «زندگی سنتی» برگردیم و در آن خانه‌های قدیمی زندگی کنیم و نه دیگر زمانه چنین اجازه‌ای به ما می‌دهد، پس گویی ما محکوم به همین وضعیتیم.

«مدرن شدن»، «مدرنیزاسیون»، «مدرنیزاسیون»، «سنت» و... اصطلاحاتی است که از فرط استعمال، دیگر به معنایشان نمی‌اندیشیم. اغلب ما تصور می‌کنیم سنت یک روش است که هزاران سال بر آن منوال زیسته‌ایم و ناگهان پدیده‌ای به اسم مدرنیزاسیون وارد شد و ما را از مسیرمان منحرف کرد و دچار گرفتاری‌های امروز شدیم؛ در عین اینکه گویی همه باور داریم مدرنیزاسیون چیزهایی به ما داد که تصور زندگی بدون آن‌ها دیگر برایمان ممکن نیست.

۱. سنتی ماندن یا مدرن شدن!

اغلب کسانی که مدرنیزاسیون را مقصر می‌دانند؛ بین مدرنیزاسیون و مدرن شدن تفاوتی قائل نیستند. آیا این دو عین هم است؟ مدرن شدن به معنی معاصر زیستن و متحول شدن یا به عبارتی، «نو به نو شدن» است و این موضوع بالذاته امری پسندیده است؛ نواخواهی و نو شدن ویژگی هر موجود پویایی است و در عوض، همواره به یک صورت ماندن به معنی رکود و مرگ است. آیا اینکه مدرن شدن را بانی مشکلاتمان بدانیم به این معنی نیست که پذیرفته‌ایم هزاره‌ها به یک نحو زندگی کرده‌ایم؟ درحالی که عیان است که همواره در همه وجوه زندگی، از جمله در معماری، با حفظ هویت تغییر کرده و نو شده‌ایم. شاهد آن تحول خانه‌ها در طول تاریخ، چه در کلیات و چه در جزئیات است؛ مثلاً در خانه‌های یزد، مسیر تحول خانه‌ها برای رسیدن به راه‌حلی چون بادگیر در مقابل گرما به خوبی نشان می‌دهد که به این اعتبار، مدرن شدن همواره روی می‌داده است.

در این معنی مدرن شدن به سان نو شدن شاخ و برگ یک درخت است؛ در این تغییر فصلی و طبیعی، درخت تغییر ماهیت نمی‌دهد و تبدیل به چیز دیگری نمی‌شود. خانه‌های ایرانی نیز در سیر تحول تاریخی‌شان، همواره ماهیتشان و در واقع «خانه بودن» و «ایرانی بودن» شان حفظ شده است، ولی هر زمان مطابق مقتضیات آن زمان تغییر صورتی کرده‌اند. به این ترتیب، عامل مشکلات ما مدرن شدن طبیعی نیست.

اما معنای «سنت» چیست؟ آیا منظور بر یک منوال ثابت و بی‌تغییر زیستن است؟ احتمالاً برای کسانی که سنت را تحجر و در بند کهنگی ماندن می‌دانند. مولانا یکی از مظاهر سنت است. درحالی که مولانا انسان را به «ابن‌الوقت» بودن دعوت می‌کند؛ در غالب آموزه‌های سنتی ما «فرزند زمانه خویش» بودن ارزش شمرده شده است؛ بنابراین سنت در معنای واقعی‌اش، تحول طبیعی را در خود دارد و با این معنی از سنت ما همواره سنتی بوده‌ایم با اینکه هر دم نو شده‌ایم.

پاسخ دقیق‌تر به ریشه‌یابی مشکلات امروز ما احتمالاً این است که منظور از مدرن شدن، مدرن شدن با تاسی به تفکر بیگانه و غربی است؛ تفکری که با منش ما همخوان نبوده است؛ برخی بر این تغییر احوال، نام «مدرنیزاسیون» می‌گذارند. این پاسخ پاسخ دقیق‌تری است ولی باز هم اشکالاتی دارد؛ مهم‌ترین آن این است که جز ایران، هستند کشورهای دیگری که در یکی دو قرن اخیر بسیار از تفکر غربی متأثر شدند، ولی به مشکلات امروزین ما دچار نشدند! پس ابتنای به تفکر مدرن غربی نمی‌تواند بالذاته مایه این گرفتاری‌ها باشد. ضمن اینکه اغلب کسانی که مدرنیزاسیون را عامل مشکلات فعلی می‌دانند؛ این آخرین مواجهه ایرانیان با غرب را تنها مواجهه تاریخی ایرانیان با تفکری جدید و غیرخودی می‌دانند. در صورتی که مرور تاریخ ایران نشان می‌دهد این مواجهه نیز یکی از بی‌شمار برخوردهای ایران با تفکری غیرخودی بوده است.

نگاهی به تاریخ ایران از پس از مشروطه نشان می‌دهد که مواجهه ایرانیان با تفکر غربی در ابتدا بسیار محتاطانه و با اعتماد به نفس و در ادامه، بدبینانه و از سر ضعف و تا حدی واکنشی بوده است؛ در بدو امر، آن چیزی از غرب که برای ایرانیان جالب بود، دستاوردهایشان بود و ایرانیان خواستند که از این مظاهر تفکر غربی بهره‌مند باشند بی‌آنکه خود را ملتزم به جوهره تفکر غربی بدانند. به این اعتبار، ایرانیان در بدو امر به «مدرنیزاسیون» تن دادند و نه «مدرنیسم». مدرنیزاسیون در خانه‌ها همچون دیگر دست‌پرورده‌های ایرانیان سبب تغییراتی در کالبد و شیوه زندگی شد. آیا می‌توانیم مدرنیزاسیون را مسبب نارضایتی کنونی بدانیم؟

مدرنیزاسیون دست‌کم از دوره مشروطه، بدنه جامعه را درگیر خود کرده بود و اثراتش را بسیار پیش از امروز بر روی خانه‌ها گذاشته بود، ولی منجر به تنزل کیفی خانه‌ها تا به این اندازه که در این نیم قرن اخیر با آن مواجهیم، نشده بود! از اواسط دوره قاجار، تأثیر مواجهه ایرانیان با تفکر غربی در همه مظاهر زندگی آنان خود را نشان داد. این موضوع در ابتدا بر مدار طبیعی خود بود؛ ایرانیان پیش از این نیز بارها موفق شده بودند در عین حفظ منش خودی، دستاوردهای بیگانه را از هاضمه عبور دهند و خودی کنند. این بار نیز این تلاش‌ها به‌خصوص از سوی فرزندان جامعه، در جهت پیوند زدن نورسیده‌ها به داشته‌ها صورت گرفت. این تلاش‌ها نه از سر ضعف و خودباختگی، بلکه کاملاً با گشاده‌نظری و اعتماد به نفس و به منظور اعتلای داشته‌ها و افزودن بر آن‌ها بود. تلاش‌های امثال عبدالغفارخان نجم‌الدوله که از یک سو، کتب فرنگی را به فارسی ترجمه می‌کرد و از سوی دیگر، آثار فارسی کهن را تصحیح و مجدداً منتشر می‌کرد، از این دست بود. در این زمان، در اندیشه روشنفکران، راه‌آورده‌های غربی رجحانی بر داشته‌های خودی نداشت و صرفاً چون دانسته‌های آنان برای ما «خالی از فایده نبود»، وارد می‌شد.

در خانه‌های اشراف و متمولانی که استطاعت سفر کردن به فرنگ را داشتند و یا اگر خود نرفته بودند در معرض شنیده‌های دیگران قرار داشتند، بارقه‌های مدرنیزاسیون در تزیینات پیدا شد؛ تزییناتی که تحت عنوان کارت‌پستالی می‌شناسیم، سپس الگوگیری از نقش‌مایه‌ها؛ برای مثال نقش گل‌فرنگی در گچ‌بری و کاشی‌کاری و... اسلوب کلی خانه‌ها بر همان سیاق قبل بود و تنها در تزیینات مایه‌های فرنگی آورده می‌شد که بیشتر حکم نمک و لفل را داشت و چیزی بیش از این نبود.

رفته رفته این تأثیرپذیری در خانه‌های اشرافی جدی‌تر شد؛ از تزیینات به مبلمان و به عبارتی انتظام فضاها سرایت کرد و سپس به اسلوب خانه نیز راه یافت. آمدن میز و صندلی و لوستر و شومینه و... هرچند در ابتدا معنی‌ای جز همان تزیینات نداشت، ناخودآگاه عاملی شد بر تحول سبک زندگی.

اگر تا پیش از این، خانه‌های شهری اشراف همان الگوی حیاط مرکزی را داشت و خانه‌باغ‌هایشان کوشک بود، این الگوی کوشکی به تاسی از ویلاهای غربی به خانه‌های شهری آنان نیز تسری یافت. عمارت خوابگاه ناصرالدین‌شاه در حیاط فروغ‌السلطنه، اندرون قدیمی جزو نخستین نمونه‌های کوشک‌های شهری به مثابه خانه بود که بعدها به الگویی رایج تبدیل شد. خانه شهری معبرالممالک، خانه مستوفی الممالک، خانه قوام‌السلطنه (موزه آبگینه) و... همگی به تاسی از ویلاهای غربی ساخته شدند، ولی نمی‌توان آن‌ها را «ویلا» به معنی کاملاً فرنگی دانست؛ چراکه این خانه‌ها تلفیقی از کوشک‌های میانه باغ‌های بیلاقی در ایران و ویلاهای اروپایی بود؛ تلفیقی که هنوز به سادگی می‌توان آن‌ها را ایرانی دانست.



تصویر ۱: تالار بزرگ عمارت مسعودیه با مبلمانی به سبک جدید، دوره ناصری



تصویر ۲: تالار خانه‌ای اعیانی، دوره مظفری

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۱۰ - پاییز و زمستان ۹۵
۳۳۲



1022 a.061
تصویر ۳: تهران، دوره ناصری، خانه‌های شهری با حیاط میانی

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۱۰ - پاییز و زمستان ۹۵
۲۳۳



تصویر ۴: گوشک خوابگاه ناصرالدین شاه



تصویر ۵: خانه شهری معیرالممالک، سنگلج، اواخر ناصری



تصویر ۶: خانه مستوفی الممالک، چاله حصار، سنگلج، احمدشاهی

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۱۰ - پاییز و زمستان ۹۵
۲۳۴



تصویر ۷: خانه قوام السلطنه، خیابان قوام السلطنه (سی تیر)، احمدشاهی

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۱۰ - پاییز و زمستان ۹۵
۲۳۵



تصویر ۸: خانه و موزه مقدم، خانه‌ای دارای چند حیاط میانی، اواخر قاجار

تا اواخر قاجار، در خانه‌های طبقه متوسط وضع به سان قبل بود؛ هنوز حیاط به معنی فضای اصلی و میانی نقش ایفا می‌کرد و همواره فضایی مستقل بود که مستقیماً از در ورودی به آن وارد نمی‌شدند؛ در واقع حیاط در میانه خانه بود؛ حتی اگر خانه کوچک بود، حیاط دست‌کم از دو سو محدود به عمارت‌هایی بود که معمولاً یک طرف آن فضاهای خدماتی نظیر انبار و مستراح و مطبخ و سوی دیگر آن فضاهای اصلی زندگی یعنی شاه‌نشین و اتاق‌ها بود. ورودی از سوی فضاهای خدماتی بود و در نتیجه، همه باید ابتدا وارد هشتی و دالان و سپس حیاط می‌شدند. حتی اگر چنین فضاهای پیش‌ورودی به هر علت وجود نداشت، جلوی در ورودی، به فاصله‌ای از در، پرده‌ای می‌کشیدند که فضای حیاط از فضای ورودی جدا شود. همه این‌ها نشان می‌دهد که حیاط بخشی مهم از خانه بود و نه مفصلی برای رسیدن از خیابان به خانه. در میانه حیاط حوضی بود که از آن استفاده‌های مختلف می‌شد؛ چه برای شستن دست و صورت و وضو گرفتن و چه تابستان‌ها برای آبیاری باغچه و حیاط و شستن میوه‌ها و حتی خنک کردن میوه‌هایی چون هندوانه. ولی فقط همین نبود، حوض آب و آسمان و در واقع روشنایی را به خانه هدیه می‌داد. درخت و سرسبزی که جای خود داشت؛ حتی اگر فقط و فقط یک درخت می‌شد کاشت. پس تا این زمان، با اینکه مواجهه با مظاهر تمدن غربی جدی شده بود، تأثیری اساسی بر خانه‌های عموم مردم نداشت و مدرن شدن همان سیر طبیعی و درونی خود را داشت؛ یعنی تکیه اصلی‌اش بر ریشه‌های کهنه بود و تنها در ظواهر امر تغییراتی می‌کرد و یا از غرب تأثیر می‌گرفت. هرچه به انتهای دوره قاجار نزدیک می‌شویم و به خصوص در دوره پهلوی اول، مدرن شدن دیگر بیش از آنکه معنی هضم کردن راه‌آورد‌های تازه و غیرخودی را داشته باشد، معنی صرف‌نظر کردن از داشته‌ها و جایگزین کردن آن‌ها را پیدا کرد. این موضوع علت‌های فراوان داشت، ولی دو علت عمده آن، یکی ضعف بنیة ایرانیان در این زمان و دیگری ماهیت بیش‌ت‌تمامیت‌خواه جدید در غرب بود. ایرانیان در مواجهه با این پدیده نوظهور به تدریج احساس ضعف کردند و در نتیجه، اعتماد به نفس خود را از دست دادند. این موضوعی است که اصطلاح «مدرنیسم» برای آن مناسب به نظر می‌رسد. در این اصطلاح، دیگر صرفاً تغییر و تحول مظاهر مراد نیست، بلکه نوعی «سیطره» فکری و بینشی به معنی جبری آن پنهان است؛ سیطره تفکر غربی. در این معنی، مدرنیسم با «مدرن شدن» یا «مدرنیزاسیون» تفاوت دارد. این روند نو شدن نه دیگر طبیعی بود و نه حاصل هضم کردن و خودی کردن دستاوردهای بیگانه. مدرنیسم به معنی فراموش کردن منش خود و ابتنای به تفکر غرب بود در روندی جبری و فرمایشی.

۲. راه‌آورد مدرنیسم: آسایش

تفکر غربی مدرن ماهیتی سلطه‌جو دارد؛ این واقعیتی بود که هرچند ایرانیان در دوره قاجار و طی جنگ‌های ایران و روس، بسیار از آن صدمه خوردند، همچنان به توان خود برای هضم آن اطمینان داشتند. تلاش برای خودی کردن بینشی که همه چیز را شبیه خود می‌خواهد، برای ایرانیان بیگانه با چنین تفکری، وقت و توان و انرژی‌ای مضاعف طلبید و چنان که می‌بینیم، هنوز هم ایرانیان درگیر درک و هضم آن هستند. مدرنیسم در ایران دوره پهلوی اول، هم به مدد زور خود و هم به مدد حمایت حکومت، سیطره‌ای مضاعف پیدا کرد، ولی با همه توانش نتوانست تغییری اساسی در مفهوم خانه برای ایرانیان پدید آورد؛ تصویر خانه‌های پهلوی اول، حتی محقرترین آن‌ها با حیاط و حوض و درخت و ایوان پیوند دارد و این نشان می‌دهد که آشنایی با منش غربی در زندگی، ایرانیان را از کیفیات قبل و تلقی پیشینشان درباره مفهوم خانه منصرف نکرده بود؛ ولی نوع جدیدی از کیفیت در این دوره موضوعیت یافت و آن آسایش بود.



تصویر ۱۰: خانه ابوالحسن صبا؛ تصویری آشنا از خانه پهلوی اول



تصویر ۹: ارنست هرتسفلد در محل کارش، اوایل دوره پهلوی

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۱۰ - پاییز و زمستان ۹۵

۲۳۷



تصویر ۱۱: عکس هوایی تهران، سال ۱۳۳۵، هنوز اغلب خانه‌های شهری حیاط مرکزی دارند.

مدرنیسم به مدد توانمندی صنعتی و تکنولوژی، آسایش را به ارمغان می‌آورد و یکی از جذابیت‌های این تفکر برای عمده‌جوامع همین بوده است؛ آسایش کیفیتی است که طبیعتاً در خانه بیش از جاهای دیگر موضوعیت پیدا می‌کند. نمود اهمیت یافتن آسایش در خانه‌ها تغییر سبک زندگی این بار در بدنه جامعه بود و دیگر نه فقط در خانه‌های متمکنین و اشراف. در این دوره، میز و صندلی و مبل و تختخواب جای خود را در خانه‌های عموم مردم باز کرد. ولی این تغییر سبک زندگی بسیار سطحی بود و کنه معنای خانه را نزد ایرانیان، دستخوش تغییر اساسی نکرد. کنه معنای خانه چه بود که عوض نشد؟

۳. معنای اصیل خانه: آرامش

وقتی به سفر می‌رویم، دلمان برای خانه‌مان تنگ می‌شود. یک بار از خودمان بپرسیم دل ما برای چه چیز خانه‌مان تنگ می‌شود؟ چرا آن چیز را فقط در خانه خودمان سراغ داریم؟ آن چیز چیست و چگونه پدید می‌آید؟ آیا برای میز و صندلی و تختخواب یا برای آب لوله‌کشی و یا امکانات سرمایشی و گرمایشی خانه‌مان دل‌تنگ می‌شویم؟ قطعاً این طور نیست؛ چراکه این امکانات در بیشتر هتل‌ها چه بسا با استانداردی بالاتر از خانه‌هایمان مهیاست. اگر این کیفیات دل را گرفتار می‌کرد، ما باید دل‌تنگ هتل‌هایی که مدتی در آن اقامت داشته‌ایم نیز می‌شدیم. پس احساس آسایش فرع بر کیفیت دیگری است که آن کیفیت خانه را «خانه» می‌کند.

خانه یا مسکن، همان‌گونه که از نامش پیداست، برای ما توأم با معنای سکینه و آرامش است. خانه «قرارگاه» ماست و جایی است که در آن باید احساس آرامش کنیم. اگر آسایش راحتی جسم است، آرامش راحتی جان است. خانه این آرامش را چگونه به ما هدیه می‌دهد؟

اغلب ما تجربه به سر بردن در تاریکی را داشته‌ایم و با حس اضطراب ناشی از آن، که در نتیجه عدم امکان جهت‌یابی است آشنا می‌شویم؛ در این حالت احساس تعلیق می‌کنیم چراکه نمی‌دانیم کجاییم؛ در اصل نمی‌دانیم در چه نسبتی با دنیای پیرامونمان قرار داریم؛ نمی‌دانیم چه فاصله‌ای از اشیاء اطراف داریم و در نتیجه، همه چیزهای دور و بر تهدیدآمیز و ترسناک به نظر می‌آید. در این وضع، از تاریکی به روشنایی آمدن توأم با حس مطبوع‌رهایی از گمگشتگی و به تبع «پیدا شدن» است. وقتی به تدریج همه چیز را به جای می‌آوریم و روابط چیزها و مهم‌تر از آن، جای ما در میانه همه چیز بر ما روشن می‌شود، آرامش به ما برمی‌گردد.

حس آرامشی که با برگشت به خانه به ما دست می‌دهد، به نوعی حس از تاریکی به روشنایی آمدن است. این احساس که ما در جای خودمانیم، حسی است که تنها در خانه‌مان به ما دست می‌دهد و از این‌روست که می‌گوییم: «هیچ کجا خانه خودمان نمی‌شود». در خانه‌های قدیمی این آرامش در پیوند وثیقی با آسمان و زمین و سرسبزی و آب پدید می‌آید. هر خانه فارغ از اینکه چقدر فقیرانه یا مجلل بود، سهم اختصاصی خود از آسمان و نور و درخت و در اصل زمین را داشت و این چیزی بود که با آمدن مدرنیسم همچنان حفظ شد. مدرنیسم آسایش را در خانه‌ها بیشتر کرد و یا شاید بتوان گفت آن را به گفتمان اصلی در خانه‌ها تبدیل کرد بی‌آنکه ایرانیان را از مطالبه مهم‌ترین کیفیت در خانه یعنی آرامش منصرف کند.

۴. مدرنیسم و وفاداری به کیفیت

پس ایرانیان در زمان سیطره تدریجی مدرنیسم نیز همچنان بر اصولی وفادار بودند. به جز خانه در بسیاری دیگر از شئون معماری و زندگی که نقش مردم در خلق و مدیریت آن، مهم‌تر از تصمیمات حکومتی و فرمایشات دولتی بود، وفاداری به همان اصول و مفاهیم سابق محرز بود. برخلاف ساختمان‌های دولتی نظیر ساختمان مخابرات که نماینده کامل تسلط فکر غربی بود، بودند خیابان‌ها و میدان‌هایی که چون معنای خود را از حضور و وجود مردم می‌گرفتند، با وجود تأسی به غرب، هنوز با مفاهیم اصیل خیابان و میدان نزد ایرانیان پیوند داشتند؛ میدان حسن‌آباد با آنکه به تقلید از میداین غربی پدید آمده بود، هنوز حائز خیال میدان نزد ایرانیان بود.



تصویر ۱۲: میدان حسن آباد تهران، پهلوی اول



تصویر ۱۳: خیابان لاله زار، پهلوی اول

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۱۰ - پاییز و زمستان ۹۵

۲۳۹

بنابراین ابتدای امروزی ما به ساخت‌وساز و خانه‌های بی کیفیت، ماحصل مدرنیسم نیست؛ در اصل آشنایی با تفکر غربی و تفوق آن بر ما هرچه که بود، اثرش را تا دوره پهلوی اول گذاشته بود و نتیجه‌اش همچون امروز نبود. شاید خانه از معدود جاهایی بود که مدرنیسم با همه سلطه‌خواهی‌اش نتوانست آن را چندان تغییر دهد. تنها تأثیر مدرنیسم بر خانه‌ها این بود که آسایش اهمیتی مضاف بر آرامش و حتی مرجع بر آن یافت. آنچه امروز در خانه‌های ما موج می‌زند، قلب معنای خانه است و نه حتی تنزل کیفی آن. دیگر هیچ نوع کیفیتی در خانه‌های امروزی حتی در گران‌ترین و مجلل‌ترین آن‌ها نمی‌توان سراغ گرفت؛ تنها می‌شود از کمیات سخن گفت.

کمّیاتی که مابه‌ازای کیفی ندارند. برای این گرفتاری، باید به دنبال مسیبه دیگری بود. کیفیت در وهله نخست، جسم و حواس را مخاطب قرار می‌دهد و هرچه متعالی‌تر شود، دل را گرفتار می‌کند؛ به هر حال، کیفیت خاطره ایجاد می‌کند و هرچه عمق آن بیشتر باشد، ماندگاری خاطره بیشتر می‌شود. برای پی بردن به زمانی که کیفیت از زندگی ما رخت بریست، باید ببینیم از کی دیگر خانه‌های ما خاطره‌انگیزی و دل‌انگیزی‌اش را از دست داد. وقتی صحبت از خانه خوب می‌کنیم، معمولاً مصادیق اندکی مربوط به نیم قرن اخیر است؛ نیم‌قرنی است که دیگر به دشواری می‌توانیم مابه‌ازای بیرونی برای خیال لطیفمان از خانه ایرانی پیدا کنیم. لازم نیست راه دوری برویم، خانه‌های پدری و پدربزرگ‌هایمان اگر خانه‌ای به یادماندنی باشد، به احتمال زیاد قبل از دهه چهل ساخته شده است. در این نیم قرن چه اتفاقی افتاد؟

۵. دهه چهل شمسی: تغییر بنیادین در مفهوم خانه

از اواخر دهه سی، به تدریج خانه‌ها به همان اصطلاح آشنای «خانه ویلایی» تغییر کرد. این عمارت‌ها دیگر کاملاً بی‌شبهت به حتی کوشک‌های شهری قبل از خود بود. حیاط دیگر حیاط میانی نبود و فضاهای خدماتی با فضای خانه تلفیق شده بود. حوض یا حذف شد و یا جای خود را به استخر داد و ایوان به تراس تبدیل شد. معنی باغچه و درخت به چمن و گل‌کاری تغییر کرد. حیاط نیز معنی پارکینگ به خود گرفت. در چند دهه اخیر که حتی از خانه‌های ویلایی نیز محروم شدیم و به آپارتمان‌ها آمدیم.



تصویر ۱۴: خانه افشار، خانه‌ای ویلایی از دوره پهلوی دوم

ما این عناصر را از خانه‌هایمان حذف کردیم نه به این خاطر که با مدرنیسم یا در واقع با سبک زندگی جدید منافات داشت، بلکه به این خاطر که در این نیم قرن فراموش کردیم این‌ها چه کیفیاتی را به خانه‌هایمان هدیه می‌کرد؛ در واقع در ذهن ما، مفهوم خانه از معنی «قرارگاه» و محل آرامش روان و جسم، به مفهوم «سرپناه» تقلیل یافت. هر قدر که در خانه کیفیات مسئله است، در سرپناه، کمّیات مسئله اصلی است.

علت اصلی جانشینی کمیات به جای کیفیات، به زعم من، بحرانی بود که از اوایل دههٔ چهل شمسی، جامعهٔ شهری و روستایی ایران را متأثر کرد. تاکنون دربارهٔ تحولات جمعیتی ناشی از اصلاحات اراضی و مهاجرت وسیع روستاییان به شهرها بسیار سخن گفته شده است. همچنین دربارهٔ اثرات وضعی افزایش یکبارهٔ جمعیت شهرها و ضرورت گسترش شهرها برای پاسخگویی به نیاز این افزایش جمعیت یکباره، لیکن کمتر به تأثیرات کیفی این واقعه در حیات مدنی شهرهای ایران پرداخته شده است.

با اصلاحات اراضی، روندی از جابه‌جایی جمعیت‌های شهری و روستایی در ایران اتفاق افتاد؛ چیزی که سبب شد موضوع «اهلیت» و «بستگی به مکان» از اعتبار ساقط شود و سودای زندگی بهتر در جایی دیگر، همه را دچار سردرگمی کند. افزایش درآمدهای ارزی ناشی از فروش نفت در این زمان، به حکومت اجازهٔ دخالت در مناسبات پیچیده و باسابقهٔ تولیدی و زراعی در ایران را داد.

برخلاف چیزی که تصور می‌کنیم، عاملی که به مهاجرت روستاییان به شهرها دامن زد، افول زندگی روستایی بود و نه جذابیت شهرها. وقتی صحبت از جذابیت شهرها به‌عنوان عامل شدت بخشیدن به مهاجرت روستاییان می‌کنیم، به این مهاجرت، جنبهٔ تفننی و انتخابی می‌دهیم؛ مثل اینکه روستاییان می‌توانستند همچنان در روستا بمانند و از سر شکم‌سیری و برای وسعت بخشیدن سفره‌هایشان به شهر آمدند، درحالی‌که اصلاحات ارضی سفرهٔ روستاییان را خالی کرده بود و ادامه زندگی در روستا ناممکن شده بود. تنزل زندگی در روستا سبب شد روستاییان مستأصل و نیازمند برای رفع نیاز به شهرها پناه آورند.

این جابه‌جایی‌ها و به عبارتی «هم خوردن» جامعه باعث شد در شهرها و روستاها به جای «جامعه» که شامل مجموعه‌ای از افراد با نقش‌های تعیین‌شده و ارتباطات قوی است، با «جمعیت» یعنی مجموعه‌ای از افراد متفرق و اجزایی پراکنده و بی‌ارتباط مواجه باشیم. به تعبیر دیگر، در این بازهٔ زمانی، همهٔ شهرها پر شد از افرادی که دیگر در روستای خودشان نبودند؛ در شهر خودشان نبودند، در محله و کوی و برزن خودشان نبودند. طبیعتاً افراد متفرقی که در جای خودشان نبودند، معنای شهر و محله و کوی را متأثر کردند.

شهر، دیگر معنی یک منظومهٔ واحد و زنده و پویا را نداشت، بلکه به مجموعه‌ای از اجزای بی‌ارتباط و جدای از هم تبدیل شده بود. در یک منظومه وجود ارتباطات و مناسبات صحیح است که به هر جزء نقشی می‌دهد و متناسب با آن نقش، آن عضو ارزش و جایگاه و معنی پیدا می‌کند. وقتی ارتباطات میان اجزا مخدوش شده یا از بین می‌رود، در واقع اجزا نقش و معنی‌شان را از دست می‌دهند و در نتیجه، بود و نبود هیچ یک از اجزا در سرنوشت و حیات منظومه، تأثیری نخواهد گذاشت.

منظومهٔ شهری نیز مجموعه‌ای است از کسان و جای‌ها و چیزهای مرتبط با هم که «جامعه» نام گرفته است؛ در این ارتباط است که نقش و به تبع آن، اهمیت و معنی هر «کس» و هر «جا» و هر «چیز» روشن می‌شود. از هم پاشیدن منظومه و از بین رفتن روابط و مناسبات، سبب می‌شود هر «کس» به «ناکس» و هر «چیز» به «ناچیز» و هر جا به «ناکجا» تبدیل شود. به این معنی می‌توان اصلاحات ارضی را طلیعهٔ طوفان یا به‌اصطلاح «بحران مدنی» دانست.

پس از اصلاحات ارضی، شهر دیگر یک منظومه نبود، بلکه بیشتر یک واحد مدیریتی بود و در واقع به یک واحد آماری و کالبدی اطلاق می‌شد. به همین ترتیب، محله و کوی و... دیگر برای کسی آن مفاهیم آشنا و مبین کیفیت خاصی از همبستگی و روابط صمیمانهٔ انسانی را نداشت. در واقع، محله فقط یک نام بود که بر حقیقتی بیرونی دلالت نمی‌کرد.

۶. بحران مدنیت و از بین رفتن معنای کیفیت

به‌طور کلی، سر جای خود نبودن، اضطراب و اغتشاش پدید می‌آورد. احساس غریبه بودن و ریشه نداشتن در جای خود از انسان سلب آرامش می‌کند. گویی زلزله و طوفانی رخ داده و هر چیز را پاره پاره به طرفی انداخته است. هیچ‌کس احساس نمی‌کند به آنجایی که هست تعلق دارد؛ همه احساس می‌کنند در این طوفان، صرفاً باید به

ریسمانی بیاویزند تا در موقع مناسب جای خود را دوباره پیدا کنند. بحران مدنی در روابط انسانی خلل وارد می‌کند. انسان‌هایی که به هر علتی سر جای خود نیستند و در جای خود ریشه ندارند، تا مدت‌ها نمی‌توانند «جامعه» ایجاد کنند. احساس تزلزل دائمی و غریبگی با مکان و احساس به سر بردن در طوفان، طبیعتاً برای کسی تمنای کیفی به جا نمی‌گذارد. در شرایط بحرانی، خانه برای ما جایی نیست که قرار باشد نسل‌های طولانی در آن زندگی کنیم و در نتیجه، قرار نیست آرامش و احساس قرار و آرام را در ما پدید آورد؛ خانه صرفاً پناهگاهی موقت در شرایط طوفانی است. در بحران مدنی، نخستین چیزی که قربانی می‌شود کیفیت‌هاست؛ در این حال فقط عملکردها و کمیت‌ها موضوعیت پیدا می‌کند. از اواسط دههٔ چهل، به‌مرور، این موضوع، کاری‌ترین ضربه را به مفهوم خانه وارد کرد و از آن پس، رفته‌رفته خانه به کمیت و عملکردها تقلیل پیدا کرد.

در گذشته، فضای اصلی خانه دور حیاط مرکزی اسم‌هایی داشت که بیشتر بر کیفیتشان دلالت می‌کرد تا بر عملکردشان؛ تالار، سهدری، پنج‌دري، شاه‌نشین، ایوان، بهارخواب، سرداب و... این نام‌ها بیشتر به حال و هوای فضا اشاره داشت تا به کارکردهای فضا؛ از میان این فضاها شاید تنها مطبخ باشد که بر عملکرد طبخ اشاره داشت. اما از پس از دههٔ چهل، فضاهای خانه را با نام‌هایی چون پذیرایی و ناهارخوری و خواب و آشپزخانه و... می‌شناسیم. برای معرفی یک خانه باید مترائ آن و تعداد اتاق‌های خواب و بهای هر مترمربع آن را بگوییم. حیاط دیگر نه حیاط میانی و هدیه‌کنندهٔ صفا به خانه و نه حتی حیاط اختصاصی و فضای سبز خانهٔ ویلایی که اصلاً به معنی ۴۰ درصد باقی‌مانده از زمینی بود که در ۶۰ درصد آن اجازهٔ ساخت داشتیم!

بنابراین تحول ماهیت خانه از اواسط دورهٔ قاجار تا به امروز را می‌توانیم غروب کیفیت و طلوع کمیت و کارکردها بدانیم؛ از ابتدای قرن اخیر، شاهد اولویت پیدا کردن کیفیت ناظر بر آسایش و کمرنگ شدن کیفیت از نوع آرامشیم و در نیم قرن اخیر، شاهد افول موضوعیت داشتن کیفیت، چه از نوع آرامش و چه از نوع آسایشیم. امروزه تنها از وجود تابلوهای نقاشی می‌توان سراغی از تمنای آرامش در خانه را گرفت؛ یعنی آرامش صورتی انضمامی یافته است. مفهوم آسایش نیز به نوع آسانسور، جنس سرویس‌های بهداشتی و جنس کابینت آشپزخانه و کفپوش‌ها و... تقلیل پیدا کرده است.

در بحران مدنی پنجاه سال اخیر، تقلیل کیفیت فضاها به کمیت‌ها و کارکردها منحصر به خانه نبود؛ خیابان و میدان و بازار و... هم دچار همین بلا شدند. در دورهٔ پهلوی اول، خیابان‌هایی ساخته شد که خیال خیابان‌های غربی را در سر می‌پروردند ولی هنوز پیوندشان با مفهوم خیابان ایرانی، یعنی جایی برای حضور همزمان آب و درخت و انسان، قطع نشده بود؛ خیابان نادری، خیابان وصال یا عین‌الدوله از این جمله بود.

از پس از دههٔ چهل، دیگر خیابان با چنین مفهومی ساخته نشد و همهٔ خیابان‌ها تنها جاده و معبری برای رساندن ما از جایی به جای دیگر شد. شاهدش وفور خیابان‌ها با نام‌های سی متری، دوازده متری، بیست متری یا چهل و پنج متری و... است که گویای نگاهی کمی به خیابان بود. و از این زمان، عرصه بر اتوبان و آزادراه و بزرگراه یعنی عناصری کاملاً کارکردی گشوده شد. اگر در دورهٔ رضاشاه یا به‌اصطلاح مدرنیسم، در میدان‌ها هنوز کیفیت موضوعیت داشت، از دههٔ چهل به بعد بود که مفهوم میدان به «فلکه» یعنی کارکردی‌ترین شکل ممکن تغییر یافت. آنچه امروز به‌عنوان شهر و خیابان و میدان و خانه و... می‌شناسیم، حاصل سیر طبیعی تأثیرگذاری فکر غربی و سیطرهٔ آن نیست؛ این موضوع چیزی بود که حداکثر تا دههٔ چهل بر زندگی و ذهنیت ما تأثیر گذاشت. از دههٔ چهل به بعد، شهر و خیابان و میدان و خانه‌های ما دیگر نه آیینی تعامل با فکر غربی و مدرن شدن یا مدرنیسم، که آیینی ناخوش‌احوالی ما شد.

مقصر دانستن مدرن شدن و مدرنیسم دیگر معتبر نیست؛ در همهٔ این ادوار تا پیش از بحران مدنی، در جست‌جوی کیفیت در خانه‌هایمان بودیم. حتی در اوج زمان تجدد و نوحواهی و مدرنیسم در پی این بودیم که کیفیت‌های جدید را با کیفیت‌های آشنای خودمان آشتی دهیم و داشته‌هایمان را اعتلا بخشیم. فارغ از اینکه چقدر موفق بودیم، به هر حال طلب کیفیت داشتیم. مطالبه‌ای که در این نیم‌قرن فراموش شد و ما در گردابی از اعداد و ارقام و عملکردها گرفتار شدیم.